پنج‌شنبه آخر سال و چشم‌انتظاری مادران شهدا

احمد محمدتبریزی

امروز آخرین پنج‌شنبه سال است. روزی که به رسم سنت به شهدا و درگذشتگان تعلق دارد. خانواده‌های شهدا با جمع شدن در بهشت زهرا و گلزارهای شهدا، با گلاب و شیشه آبی در دست، سنگ مزار عزیزشان را می‌شویند و در دل طلب شفاعت می‌کنند. بوی عطر گلاب و صلوات در هوا می‌پیچد تا هوای شهرمان متبرک از مناجات مخلصانه و سوزناک مادرانی شود که از سر دلتنگی، عزیز دردانه‌شان را صدا می‌کنند. در این روز شلوغ و پر رفت‌وآمد با وجود تمام بغض و اشک‌ها، حال شهرمان خوب است. همه چیز رنگ و بوی دیگری می‌گیرد و با شهدا عهد می‌بندیم سال‌مان با نظر آنها خدایی باشد.

از حضور مردم و خانواده شهدا بر سر مزار عزیزشان عکس بسیار است؛ هر کدام هم حال و هوای خودش را دارد. یک دنیا حرف در هر عکس نهفته و ساعت‌ها می‌توان برای هر کدام شرح نوشت. هر چند اینجا عکس‌ها بیشتر از هر زمان دیگری با ما حرف می‌زنند و کلمات مقابلشان شرمنده می‌شوند. هنگامی که جنس سوژه‌ها متعلق به زمین نباشند، هر حالتی احساسی دیگر را به بیننده منتقل می‌کند.

در میان تمام عکس‌های مربوط به مادران شهیدی که بر سر مزار فرزندشان حاضر شده‌اند، یک عکس بیشتر از همه ماندگار تر شده است. اوج عاشقی، وفاداری و تنهایی‌های یک مادر را به خوبی می‌توان در این قابی که تا ابد ماندگار است و بوی کهنگی به خود نخواهد گرفت، مشاهده کرد. برف سراسر محیط را سفیدپوش کرده و چادر سیاه مادر در میان سفیدی برف به شدت جلب توجه می‌کند. مادر در وسط کادر قرار دارد. رد پاهایش، نشان از راهی که پیموده، دارد. هوا سرد است ولی مادر سرما نمی‌شناسد. با تابش آفتاب و گرما هم غریبه است. مادر تک و تنها

وسط برف‌ها نشسته است و گویی شهدا برای استقبالش پیشقدم شده‌اند. ده‌ها قاب عکس نظاره‌گرش هستند و در خلوتی مزار، آنان رسم میزبانی را به جا می‌آورند.

غروری خاص و دلنشین از وجود این مادر در عکس موج می‌زند. مادری که شاید دلشکسته باشد و شاید کمرش از غم نبود فرزند خمیده باشد و بر عهدی که با خود بسته پایبند است. چنین مادرانی راه و رسم عاشقی و وفاداری را خوب بلدند و معلم‌های خوبی برای فرزندانشان بوده‌اند. این قطعه عکس سندی محکم بر عشق و مظلومیت مادران شهید است. همان‌ها که روزی خودشان کوله‌بار جگرگوشه‌شان را بستند و او را راهی دیاری کردند که می‌دانستند ممکن است برگشتی نداشته باشد. قرآن بالای سر مسافرشان گرفتند و در دل دعا می‌کردند که این آخرین دیدارشان نباشد. تمامی‌شان آگاه بودند که شاید این سفر بازگشت نداشته باشد ولی محکم و جانانه بدون اینکه خم به ابرو بیاورند، بند پوتین‌های پسرشان را محکم بستند تا مبادا این سرزمین خالی از سرباز و مدافع شود. این مادران کاری کردند که تاریخ تا ابد سر تعظیم در مقابل‌شان فرود می‌آورد و می‌فهمد از دامن چنین انسان‌های بزرگی، شهدا بال و پر گرفتند. شهیدانی که پیش‌نیازهای درسِ عاشقی را در کودکی در آغوش و دامان مادران‌شان آموخته بودند و بر درس پس دادن به بهانه متوسل نمی‌شدند.

امروز آخرین پنج‌شنبه سال است. روزی که مردم به دیدار درگذشتگان می‌روند. نوای «حمد و سوره» بر سر مزارها به گوش می‌رسد. در این آخرین پنج‌شنبه سال نزدیک به سه دهه از آخرین روز جنگ می‌گذرد. پدر و مادرهای شهید زیادی در طول این سال‌ها در کنار فرزند شهیدشان آرام گرفته‌اند و سر به سینه تراب گذاشته‌اند. گذر روزگار رخت پیری و کهنسالی بر تن پدر و مادرهای شهید زیادی کرده است

شهید زیادی در طول این سال‌ها در کنار فرزند شهیدشان آرام گرفته‌اند و سر به سینه تراب گذاشته‌اند. گذر روزگار رخت پیری و کهنسالی بر تن پدر و مادرهای شهید زیادی کرده است. آنها دیگر آن توان سابق را ندارند و فقط دلخوشند به ذره‌ای خاطره که از روزگاران قدیم در جایی از ذهن‌شان به جا مانده است. آنها دیگر پای رفتن ندارند و گوشه‌نشین شده‌اند اما دلشان در بهشت زهرا کنار مزار عزیزشان است. در این آخرین پنج‌شنبه سال، پدر و مادرهایی که برکت این آب و خاک هستند را فراموش نکنیم. آنها چشم‌انتظار کوبیده شدن در و آمدن مهمان هستند. چه زیباست در آخرین پنج‌شنبه سال که به درگذشتگان اختصاص دارد، بزرگ‌ترهایی چنین عزیز که هنوز کنارمان نفس می‌کشند را از یاد نبریم. اگر آنها پای رفتن نداشته باشند ولی چشم‌هایی برای انتظار کشیدن دارند. آنها را در این روز بیشتر از این منتظر نگذاریم.

گفت‌وگوی «جوان» با امیر فرهاد آریان‌فر فرمانده قرارگاه منطقه‌ای غرب نزاجا (کرمانشاه و ایلام)

ایستادگی ارتش در دفاع از حرم ثابت شد

علیرضا محمدی

چند روز پیش که سفری به مناطق عملیاتی غرب کشور داشتیم، فرصتی پیش آمد تا گفت‌وگوی کوتاهی با امیر فرهاد آریان‌فر فرمانده قرارگاه منطقه‌ای غرب نزاجا (کرمانشاه و ایلام) داشته باشیم. رزمنده‌ای که در دفاع مقدس هم به صورت داوطلب بسیجی و هم در کسوت یک ارتشی به جبهه‌های جنگ اعزام شده بود.

اصالتاً کجایی هستید؟ به عنوان یک ارتشی چطور با اندیشه‌های حضرت امام آشنا شدید؟

من اصالتاً اهل شهر خرم‌آباد هستم. البته زمان انقلاب ارتشی نبودم اما با نهضت امام راحل از همان دوران نوجوانی آشنا شدم و در شهرمان به همراه سایر جوان‌ها و نوجوان‌های انقلابی فعالیت می‌کردیم. خود من اعلامیه‌های حضرت امام را جا به جا می‌کردم و در واقع مثل خیلی از مردم ایران هر کاری از دست‌مان بر می‌آمد برای پیروزی انقلاب انجام می‌دادیم.

به هر حال شما به عنوان یک افسر ارشد ارتش با ما گفت‌وگو می‌کنید، سؤالم این است که چطور می‌شود ارتشی شاهنشاهی این طور با انقلاب اسلامی همراه شود؟

بدنه ارتش از جوانان مسلمان‌های ایرانی تشکیل شده بود که دل و جان‌شان با مرجعیت روحانیون و خصوصاً حضرت امام بود. از نظر من ارتش از همان سال ۴۲ و شروع نهضت اسلامی با انقلاب همراه شد. منتها نمی‌شد فعالیت‌ها را علنی کرد. من یک نمونه عرض کنم که در اواخر دوران طاغوت حدود یک صد نفر از افسران ارشد ارتش در زندان‌های رژیم طاغوت به سر می‌بردند. از این تعداد حدود ۳۰ نفر به اعدام و مابقی به حبس محکوم شده بودند. تا زمان پیروزی انقلاب ۱۵ نفر نیز به شهادت رسیدند. اینها همگی نشان از اعتقادات مذهبی و انقلابی ارتشی‌ها دارد.

بعد از انقلاب هم که حضرت امام با توطئه انحلال ارتش مخالفت کردند.

بله، در واقع ایشان با شناخت خوبی که از کلیت ارتش داشتند، مقابل شعارهایی مثل ارتش بی‌طبقه توحیدی یا انحلال ارتش و... ایستادند و ۲۹ فروردین سال ۵۸ را روز ارتش نامگذاری کردند. در این روز ارتش در سراسر کشور رژه رفت و وفاداری خود به امام و مردم ایران را بار دیگر به اثبات رساند. البته این همراهی و همدلی را در وقایع دیگری مثل جنگ تحمیلی نیز به عینه ثابت کرد.

خود شما در جبهه‌های جنگ حضور داشتید؟

من حدود پنج سال به صورت بسیجی در جبهه‌ها حضور داشتم و در طی این مدت نیز مسئولیت‌های متعددی را تجربه کردم. از سال ۶۵ هم که در کسوت یک ارتشی در مناطق جنگی حاضر شدم و در سال‌های خدمتی‌ام از فرماندهی دسته و گروهان و گردان و تیپ و لشکر را برعهده داشتم و الان هم که در خدمت شما هستم.

اگر اجازه بدهید کمی به مسائل روز بپردازیم، بحث پاکسازی میادین مین درست بعد از جنگ به شکل جدی مطرح شد، الان در استان کرمانشاه که در حوزه خدمتی شما هم قرار دارد،

زمین‌های آلوده به مین وجود دارد؟

می‌توانم بگویم که شکر خدا پاکسازی به صورت کامل انجام گرفته است. فقط در نوار مرزی نقاطی وجود دارد که آن هم به دلیل شرایط خاص مرزها دسترسی به چنین نقاطی به سختی صورت می‌گیرد و گرنه در داخل سرزمین خودمان پاکسازی کامل شده است. به عنوان نمونه در منطقه سومار ارتش بعث حدود پنج الی شش کیلومتر موانع ایجاد کرده بود که پاکسازی شدند. این آماری که عرض کردم کم نیست. باید وجب به وجبش پاکسازی شود که کار دشواری است. این را هم عرض کنم که هیچ وقت نمی‌شود به صورت صد در صدی گفت دیگر هیچ مین یا بمبی در زمین وجود ندارد چراکه امکان دارد یک مین براثر نزولات جوی جا به جا شود و بعدها رخ نشان بدهد اما آنچه به لحاظ فنی می‌شود گفت، پاکسازی کامل صورت گرفته است.

به عنوان سؤال آخر، به نظر شما مردم کشورمان تا چه میزان می‌توانند به تعهد و جانبازی ارتشی‌های کشورمان ایمان داشته باشند؟

بهتر است من این سؤال شما را با توجه به اتفاقات روز پاسخ بدهم. اشاره من به بحث دفاع از حرم و حضور کلاه سبزهای ارتش در جبهه مقاومت اسلامی است. شما می‌توانید از کسانی که در خان‌طومان حضور داشتند بپرسید وقتی تروریست‌ها به این منطقه هجوم آوردند، کسانی که تا آخرین لحظه جنگیدند و مقاومت کردند؛ همین بچه‌های ارتش بودند. این حرف ما نیست، اذعان همرزمان این شهداست. ارتش در دفاع از حرم چند شهید داد که رسانه‌ای هم شد. هر شهید سندی بر پایمردی ارتشیان ایران اسلامی است. به جرأت می‌توانم بگویم مردم کشورمان صد در صد می‌توانند به جانبازی و ایثارگری و ایستادگی ارتش کشورشان ایمان و اعتماد داشته باشند.

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۰۵۴

از راست به چپ

■ ۱- بالکن بزرگ – مکانی پر جاذبه در کربلای معلی ■ ۲- نمایش مصیبت – رنگ انرژی‌زا – نشانه حاصل مصدر ■ ۳- ساکت – لقب امرای غیر مسلمان هند – بم‌ترین صدای مرد در موسیقی ■ ۴- پراکندگی – خاک – ویتامین خونی – توانگری و دارایی ■ ۵- چین و شکن – مهره مقتدر شطرنج – فرزند نوه ■ ۶- همداستان ویس – جدا – خوردن ■ ۷- اولین آزمایشگاه روان‌شناسی را در لایپزیک آلمان بنا نهاد – رایحه – فیلم مسعود کیمیایی – مدافع فوتبال ■ ۸- خریدن – مسافت نظامی – از پونه بیزار است – درس خوانده ■ ۹- شخص – مهاجم ملی پوش اسپانیایی چلسی – گاز تبلیغاتی ■ ۱۰- مرد بی‌زن – وزیر خارجه دولت اوباما – از شهدای مؤتلفه ■ ۱۱- عنوان مجموع عشایر و قبایل مختلف- پادشاه خدایان یونان – همچنین ■ ۱۲- چهره‌پردازی – راه شاعرانه – افسار – همراه ناله ■ ۱۳- رنگ – بچه‌دان؛ رحم – نان از شب مانده ■ ۱۴- عکس پا! – سیستم – کی بود مانند دیدن ■ ۱۵- پیش درآمد عبارت «با پا پیش کشیدن» - نام آوری

از بالا به پایین

■ ۱- عید ویتنامی‌ها – اثر شیخ بهایی – عطر زیبای طبیعت ■ ۲- خدای خورشید مصریان – تخته‌های ضخیم زیر ریل – قاره سبز ■ ۳- برابر و مقابل – معتمدان – مراسم ■ ۴- خلق و خو – سلطه و نفوذ – محصول نهایی سینما – از چاشنی‌ها ■ ۵- برادر حضرت موسی – از حروف الفبای یونان – قایق تفریحی ■ ۶- گودال- آشامیدن- رئیس جمهور امریکا ■ ۷- پول ژاپن – ملقب به صدر اعظم آهنین که نخستین صدراعظم در تاریخ آلمان بود- وحشت ■ ۸- آتش – صورت- دبوس- گنج ■ ۹- درخت مسواک – آشپز نیکوکار ضحاک – ضربه سر فوتبالی ■ ۱۰- از شهرهای استان اصفهان – گل ناامیدی – واحد مسافت سنتی ■ ۱۱- شهری در یمن – زمین خراب – راحتی و فراغ البال ■ ۱۲- برکت برنج – ادغام کردن چند منبع تصویری یا صوتی یا هر دو روی یک نوار- رطوبت – تونل بین فرانسه و انگلیس ■ ۱۳- کاشف فرانسوی رادیواکتیویته- بین – گمراهی ■ ۱۴- یکتا – از تیم‌های باشگاهی ایتالیا – مروارید ■ ۱۵- فنا - ماشینی کردن – الفبای موسیقی

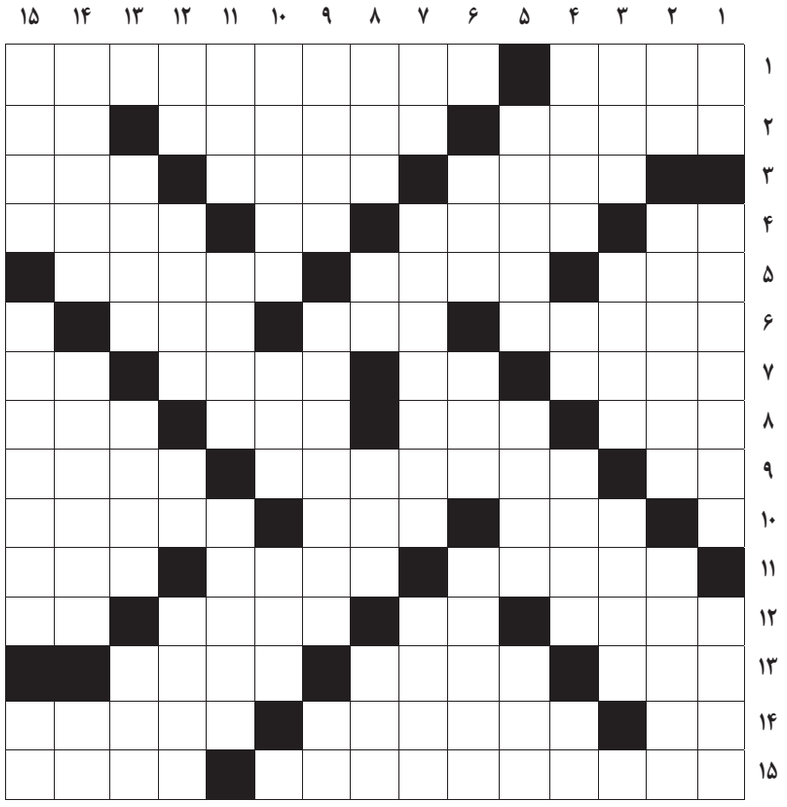

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با غلامحسین حسینی پدر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمدکاظم حسینی

فدایی زینب شدن قلب پرنور می‌خواهد نه جیب پرپول

صغری خیل‌فرهنگ

«ما نمردیم که حرم جای حرامی باشد.» این شعار ورد زبان تک‌تک رزمندگانی است که به شوق دفاع از حریم اهل بیت راهی جبهه مقاومت اسلامی می‌شوند. رزمندگانی که نه تنها با دشمن بلکه باید با شائبه‌هایی که پیرامون مدافعان حرم وجود دارد، مقابله کنند و خود را به جبهه جهاد اکبر و اصغر برسانند. آنچه در پی می‌آید حاصل همکلامی ما با غلامحسین حسینی پدر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون محمدکاظم حسینی است که پیش رو دارید.

ابتدا خودتان را معرفی کنید. چه زمانی به ایران آمدید؟

من غلامحسین حسینی، ۷۲ سال دارم. من و مادر شهید بعد از مدتی زندگی در ایران به افغانستان برگشته بودیم که بعد از شهادت فرزند مدافع حرمم محمدکاظم حسینی در سال ۱۳۹۵ دوباره به ایران آمدم. محمدکاظم ۲۵ سال داشت و مجرد بود. درسش را هم تا مقطع راهنمایی خواند و بعد از آن به کار مشغول شد و حرفه گچ‌کاری را انتخاب کرد. او با دلی روشن این مسیر را برگزید.

در سال‌های دفاع مقدس در ایران حضور داشتید؟

بله ما در سال ۱۳۶۱ به ایران آمده بودیم. بعدها به افغانستان برگشتیم. شهید متولد ایران بود. من سه پسر دارم و شش دختر. زمانی که ما به ایران آمدیم جنگ عراق علیه ایران بود و دایی شهید توانست به جبهه برود تا از اسلام و دینش دفاع کند. رفت و در سال ۶۷ جانباز شد.

با وجودی که شما در افغانستان حضور داشتید، از رفتن پسرتان به سوریه اطلاع پیدا کردید؟

اصلاً خبر نداشتیم. اوضاع ما در افغانستان چندان خوب نبود. برای همین محمدکاظم و بچه‌ها کار می‌کردند و برایمان هزینه و خرج خانه را می‌فرستادند. البته پسر بزرگم در جریان تصمیمی که محمدکاظم گرفته بود قرار داشت اما محمدکاظم به ما چیزی نگفته بود مبادا که ناراحت بشویم. وقتی او تصمیم به رفتن می‌گیرد، برادر و خواهرهایش که در جریان بودند مخالفت می‌کنند، اما حرف هیچ کدام را گوش نمی‌دهد و می‌گوید من می‌خواهم از حرم حضرت زینب(س) دفاع کنم و به جای بدی نمی‌روم که مانعم می‌شوید.

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

پسرم روز عزیزی به شهادت رسید. ۲۱ ماه مبارک رمضان یعنی ۱۶ تیرماه سال ۱۳۹۴ شهید شد. خبر شهادت را هم برادر بزرگ‌ترش با من تماس گرفت و گفت که محمدکاظم شهید شده است. من در افغانستان برای ایشان ختم گرفتم. بعد از آن به درخواست سپاه به ایران آمدیم اما این روزها حال و روز مادر شهید چندان خوب نیست. مشکل قلبی‌اش با شهادت پسرمان بیشتر شده است. البته وقتی از شهادت پسرم مطلع شدیم هیچ اعتراضی نکردیم. با خودمان گفتیم حالا که رفته و شهید این راه شده باید به او افتخار کنیم. می‌دانستم این روزها جوانان دور از وطن کارها و راه‌هایی را در زندگی‌شان انتخاب می‌کنند که راه صحیحی نیست و امروز که به شهادت محمدکاظم فکر می‌کنم لذت می‌برم که ایشان راه خیر و نیکی را انتخاب کرد و شهید شد.

چه صحبتی با کسانی دارید که به مدافعان حرم تهمت‌هایی را می‌زنند؟

شهادت افتخاری است که نصیب هر کسی نمی‌شود. از ابتدای اسلام تا امروز بوده و خواهد بود. به قول شاعر: شهادت پیشه هر بوالهوس نیست/به آتش پرزدن کار مگس نیست

امروز محمدکاظم نشان از اخلاص و پاکی ایشان دارد. او اخلاق خوبی داشت و بسیار مهربان بود و همه این خصوصیات آدمی را به شهادت نزدیک می‌کند. به نظر من شهادت متعلق به نخبه‌هایی است که با آن به عروج الهی می‌رسند. امیدوارم فرزندم من را هم شفاعت کند. اما از این جا می‌خواهم به آنها که به من می‌گویند بچه‌ات را برای پول به کشتن دادی بگویم که فدایی حضرت زینب شدن دل پرنور می‌خواهد، شجاعت می‌خواهد، نه جیب پرپول و... فرزندم به عشق اهل بیت رفت و شهید راه اهل بیت شد.

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۲		۱
			۱	۴	۹			
۴	۵							
						۳		۹
۲			۳	۱				
۳	۴		۶					
							۶	
۵					۱			۸
	۹	۸			۵		۳	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۰۵۳

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ر	ا	ب	ی	ن	س	و	ن	ک	ر	و	ز	و	ی	ه
۲	ب	ل	غ	ا	ر	ی	■	ی	ا	ل	■	م	ا	و	ا
۳	■	م	ر	ن	د	■	س	ت	م	■	ب	ا	ل	ن	■
۴	گ	ی	ن	ه	■	ع	ا	ر	■	ب	ا	ن	ک	و	ک
۵	ل	ز	چ	■	م	ب	س	و	ط	■	ن	ه	■	ل	ر
۶	ب	ا	■	س	ی	ا	■	ز	ن	د	ه	■	ا	ی	ی
۷	و	ن	س	ا	ن	■	■	ن	ا	م	■	ر	ی	ت	م
۸	ل	■	ا	ل	ی	ا	ز	■	ب	ی	ن	ا	م	■	ب
۹	س	خ	ی	ف	■	م	ت	ا	■	■	ز	و	ن	ک	ن
۱۰	ف	ا	ز	■	ع	ر	و	س	■	ش	ی	ر	■	م	ز
۱۱	ی	ک	■	چ	ن	■	ن	ت	ی	چ	■	ه	د	ا	م
۱۲	د	ب	ا	ک	ب	ر	■	غ	ا	ر	■	ه	ی	ل	ا
۱۳	■	ا	م	ی	ر	■	ت	ف	ت	■	ک	ا	د	و	■
۱۴	خ	ز	ی	د	■	س	ر	ا	■	ب	ی	ر	ا	ن	ا
۱۵	ز	ی	ر	ه	ب	ک	ر	م	ا	ن	ب	ر	د	ن	■

جدول

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱					■										
۲				■						■					
۳							■						■	■	■
۴						■			■					■	
۵	■							■				■			
۶		■					■			■					
۷			■					■				■			
۸				■				■					■		
۹					■									■	
۱۰						■								■	
۱۱					■			■							■
۱۲			■					■				■			
۱۳	■	■					■						■		
۱۴						■								■	
۱۵					■										